مقاله مروری

مطالعه عوامل حقوقی و اخلاقی ایجاد رویه قضایی

دکتر جمشید جعفرپور*، دکتر غفور خوئینی، فرهاد تجری
گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۹/۰۱/۱۵، تاریخ پذیرش:۹۹/۰۳/۱۶)

چکیده

زمینه: در اثرپذیری قوانین و مقررات حقوقی از اخلاق همواره بر اخلاقی بودن نظام‌های حقوقی تأکید و از ضرورت آن بحث شده است. در حقوق ایران، همچون دیگر نظام‌های حقوقی نوشته، قانون مهم‌ترین منبع ایجاد و شناخت قواعد حقوقی است . ولی قانون نمی‌تواند برای شناخت قواعد لازم الاجرا کافی باشد. در واقع، قوانین نوشته بالطبع دارای ابهامات و ناگفته‌های بسیاری است. لذا هدف این پژوهش بررسی عوامل حقوقی و اخلاقی در ایجاد رویه قضایی است و بدین منظور با تکیه بر تفسیر قوانین حقوقی و اخلاقی به علل این عوامل پرداخته خواهد شد.

نتیجه‌گیری: نتیجه پژوهش نشان داد که قوانین و ترکیب آنها دارای قابلیت تفسیر مختلفی است و افراد بر اساس سلایق و گرایش‌های اخلاقی و علمی، اجتماعی و سیاسی و اقتصادی می‌توانند از طرفی معنا و تفسیر متفاوتی از قوانین ارائه کنند و از طرفی دیگر احکام حقوقی‌کاملاً متفاوتی از آنها استخراج کنند. بدین نحو برای شناخت قواعد حقوقی لازم الاجرا و ایجاد نظامی مبتنی بر حاکمیت قانون و الزام افراد به شناخت این قواعد و تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی و از همه مهمتر بعد اخلاقی خود بر اساس آنها، لازم است.

کلیدواژگان: رویه قضایی، سیستم حقوقی، اخلاق، آرای دادگاه.

سرآغاز

اصولی چون حسن نیت، لزوم وفای به عهد، منع دارا شدن ناعادلانه، قبح عقاب بلابیان و... کم کم با تاسیس قواعد حقوقی[1] و مراجع قضایی این اصول و قواعد اخلاقی[2] به تدریج وارد حقوق گردید و در تنظیم قوانین حقوقی، تجاری و کیفری و رویه قضایی[3] به کار گرفته شدند. «رویه قضایی» به مفهوم عام عبارت از سیاست و روشی کلی، که دادگاه‌ها به عنوان مرجع رسمی تظلمات در مقام حل و فصل اختلاف‌ها و رسیدگی به دعاوی[4] در پیش می‌گیرند. و به معنی خاص مجموعه‌ای همسان از قواعد الزام‌آوری است که مراجع قضایی در موارد مشابه اعمال می‌نمایند(۱). راه نفوذ قوانین در دل‌ها این است که مردم قوانین را محصول ضرورت‌ها و نیازهای جامعه بدانند یا قانونگذار را چنان دلسوز و آگاه بیابند که در اصابت او به واقع تردید نکنند. یافتن قواعد حقوقی به این امر و در نهایت به اجرای قوانین کمک می‌کند و حتی طرز نگرش نسبت به فلسفه یک تاسیس حقوقی و یا ماده قانونی را دگرگون می‌سازد. اگر مردم قاعده‌ای را مذهبی، عقلایی و یا اخلاقی بدانند، این بهترین ضمانت اجرا برای آن قاعده است. شاهد مثال این ادعا قواعد مربوط به نکاح است. در دور افتاده‌ترین روستاها تا شهرهای بزرگ توده‌های مردم خود را موظف می‌بینند که از ازدواج با محارم خود بپرهیزند.

این امر چنان اثر روانی دارد که حتی محققان و نویسندگان نیز از اینکه ریشه قواعد را در احکام مذهبی یا عقلایی یا اخلاقی بیابند احساس غرور و شادمانی می‌کنند و آن را نشانه شخصیت و هویت خود می‌دانند. کسانی که به اخلاق بی‌اعتنایند و تنها به قانون و سایر منابع رسمی قناعت می‌کنند، راه‌حل تمام مسایل اجتماعی را در قوانین جستجو می‌کنند. اما امروزه پذیرفته شده که قانون جلوه‌گاه ناچیزی از حقیقت است و نه تمام حقیقت! توجه به قواعد اخلاقی سبب می‌شود که از آن منابع عظیم به عنوان چراغی برای آینده بهره برد. دادرس[5] باید اصول راهنمای قانونگذار را بشناسد و بر آن مبنا قواعد جزیی‌تر را معنی و جهت بخشد. از سوی دیگر دادرس مأمور به اجرای قانون است و پاسدار چارچوب آن. این امر ایجاب می‌کند که با قواعد فقهی و اخلاق آشنایی داشته باشد و این یک ضرورت است نه تفنن، به لحاظ اینکه بیشتر قواعد مدنی از فقه گرفته شده است. لذا امروزه دربارهٔ اینکه چه تناسب میان این دو دانش برقرار است، رویکردهای متفاوتی در تفکرات برخی اندیشوران دیده شده، برخی در پی آن هستند که ناهمگونی آنها را اثبات کنند و برخی دیگر در تلاشند که یکی از این دو را به سود دیگری فرو بکاهند و به ویژه اخلاق را در سایه و گسترهٔ فقه جای دهند و همچنین دیدگاه‌های مشابه دیگری که به ناکارآمدی و انزوای یکی از

نویسندهٔ مسئول: نشانی الکترونیکی: jafarpour@khu.ac.ir

[Downloaded from www.ethicsjournal.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1401.17.2.2.4]

این دو علم خواهد انجامید. این دو دانش در عین مشترکات و تعاملات متعدد با همدیگر، از هم متمایز و مستقلند که این شاید راهکاری منطقی باشد که در عین حفظ اصالت و استقلال دو علم، با هم دادوستد و هم‌افزایی داشته باشند. که این خود امروزه یکی از راه‌های تولید علم و گسترش دانش به حساب می‌آید و شاید به صورت خاص تعامل این دو دانش به نقش آفرینی و اثربخشی بیشتر گرایش نوپای فقه الاخلاق بینجامد (۲). منابع نانوشته‌ای نیز هستند که در نهایت به تشکیل رویه قضایی به مفهوم رسم متداول منتهی می‌شوند که برخی از حقوقدانان[۶] آن را تحت عنوان عوامل موثر در تشکیل رویه قضایی نام نهاده‌اند (۳) بنابراین شکل‌گیری رویه قضایی به صورت اتفاقی و ناگهانی نیست. عوامل گوناگونی موجب به وجود آمدن، تحکیم و تثبیت رویه قضایی می‌شود. البته هسته اصلی رویه قضایی، رأی است ولی برای ایجاد رویه قضایی علاوه بر وجود رأی، عوامل دیگری هم لازم است. به عبارتی وجود رأی لازم است ولی کافی نیست، تا از این ماده اصلی (رأی) قاعده و رسمی محترم به وجود آید و شیوه کار محاکم قرار گیرد. در واقع رأی نیاز به طی یک مسیر تکمیلی برای منجر شدن به رویه قضایی دارد که در طی این روند مسلماً نقش یک سلسله عوامل بی‌تاثیر نیست. از جمله مهمترین عواملی که باعث ایجاد رویه قضایی می‌شود اخلاق و تفسیر قانون است در واقع اگر گفته شود هیچ رویه قضایی بدون تفسیر قانون شکل نمی‌گیرد، البته بیان درستی است (۴) هر چند رأی و تفسیر از قانون از جمله عوامل سازنده رویه قضایی هستند ولی تنها عوامل ایجاد کننده آن محسوب نمی‌شوند بلکه یک دسته عوامل اجتماعی نیز در این میان تاثیر گذارند که در طی دو گفتار به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

تفسیر قانون

رأی قاضی، عاملی است که سبب ایجاد رویه قضایی می‌شود. بدین ترتیب که رأی قاضی در صورت مستدل بودن اگر مورد توجه دیگر قضات قرار گیرد و در موارد مشابه تکرار گردد حالت الزام پیدا کرده و النهایه رویه قضایی تشکیل خواهد شد. در واقع نقش اساسی و محوری در ایجاد رویه قضایی را، قضات به عهده دارند که باید با دلیل و برهان به صدور رأی بپردازند و از طرف دیگر با توجه به اینکه همواره نص قانون در همه مصادیق صریح و قاطع نیست و نیز گاهی مبهم و مجمل است لذا قاضی ناچار به تفسیر مواد قانون برای صدور رأی می‌گردد. به عبارتی تفسیر قانون[۷] پل ارتباطی می‌شود بین قانون و رویه قضایی به این ترتیب که تفسیر قانون، رأی دادگاه[۸] را به سوی رویه قضایی تثبیت می‌کند. یعنی هنگامی که در موارد مشابه، همین رأی دادگاه که با تفسیر قابل اعمال شده، پذیرفته شود و تکرار گردد، رویه قضایی ساخته می‌شود. در نتیجه به همان میزان که رأی دادگاه در ایجاد رویه قضایی موثر است. تفسیر قاضی هم در این جهت نقش بسزایی دارد (۵). بدین ترتیب ابتدا به تفسیر قانون و الزام به تفسیر آن خواهیم پرداخت و در گام بعدی انواع تفاسیری که در این زمینه وجود دارد ارائه خواهد شد.

چیستی تفسیر: «تفسیر قانون به معنای واقعی، مضمون قاعده‌ای است که به وسیله قانونگذار انشاء گردیده. »(۷) ولی این تعریف را برخی از حقوقدانان ناقص دانسته و چنین افزوده‌اند که تفسیر یعنی تعیین معنای واقعی قانون زمانی که مفهوم قانون روشن نباشد و یا مفهوم آن روشن است ولی در سعه و ضیق مدلول آن شکی باشد (۸). همچنین در این باره گفته شده که تفسیر، تعیین معنای درست و گسترده قاعده حقوقی است و به دو صورت ظاهر می‌گردد گاه یک قاعده حقوقی مندرج در یک ماده قانونی وجود دارد ولی دامنه اجرا یا مفاد آن قاعده به صورت دقیق، مشخص و واضح نیست در اینجا قاضی به تفسیر قانون می‌پردازد که به آن تفسیر «خاص» نیز گفته شده ولی گاه در رابطه با مصداقی خاص هیچ حکم معینی توسط قانونگذار وضع نگردیده و قاضی با سکوت قانون مواجه می‌گردد و از سویی در عرف نیز نمی‌تواند حکم مساله را بیابد در اینجا قاضی به ناچار باید حکمی را با استناد به منابع معتبر اسلامی و یا فتاوی و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، پیدا کند و به روح و مفاد یکی از قوانین مستند سازد و این همان وظیفه‌ای است که در ماده ۳ ق.آ.د.م نیز بر عهده قاضی محول شده است. به دست آوردن این قاعده را نیز که به طور معمول ساخته رویه قضایی است و وجدان دادرس در ایجاد آن سهم موثر دارد تفسیر قانون به معنای عام می‌گویند (۹ و۱۰و۱۱). البته در مواردی که قلمرو و حدود قانون مشخص است و از سوی قاضی قابل تطبیق بر یک مصداق خارجی است دادرس می‌تواند با یک قیاس منطقی آن را به سادگی اجرا کند و نیازی به تفسیر ندارد ولی وقتی برای قاضی این تردید ایجاد گردد که آیا یک مصداق تحت شمول یک قاعده کلی مندرج در قانون قرار می‌گیرد یا نه، آنگاه به تفسیر قانون نیاز پیدا می‌کند.

الزام به تفسیر: قانون منبع مهمی است که توسط قانونگذار برای حل و فصل مسائل و مشکلات اجتماع وضع گردیده که از طریق قواعد حقوقی موجود در آن مردم بتوانند به حقوق و تکالیف خود واقف گردند و صراحت و روشنی قواعدی که قانونگذار وضع کرده، کمال مطلوب است اما مسائل جامعه آنقدر وسیع و متنوع است که تمامی آنها توسط قانونگذار قابل پیش بینی نیست (۱۲). در واقع تمام نیازهای مادی و معنوی بشر در زندگی اجتماعی نمی‌تواند توسط قانونگذار در قالب الفاظ محدود قانون بیان گردد و اگر هم بنا باشد که در تهیه طرح و لایحه قانون تمام مواردی که ممکن است در عمل پیش آید در نظر گرفته شود نتیجه‌ای جز تطویل مجموعه قوانین نخواهد داشت که در عمل منجر به سختی و دشواری در یافتن حکم قضیه می‌شود و نتیجه مطلوبی در پی ندارد (۱۳). این مساله، اولین عاملی است که ما را از اهمیت و ضروری تفسیر قانون مطلع می‌سازد. ثانیاً؛ با پیشرفت جامعه و تحولات اقتصادی و اجتماعی جدیدی که هر روز در جامعه پدید می‌آید دامنه ارتباطات بین مردم به قدری گسترش می‌یابد که مقررات قانونی که قبل از این روابط به وجود آمده نمی‌تواند آنها را منظم سازد و وقتی که مقام قضایی در آن لحظه با سکوت قانون مواجه می‌شود، مسلماً مجال مناسبی برای وضع قانون نمی‌یابد. این مساله نیز از جمله عواملی است که لزوم تفسیر قانون را مشخص می‌سازد. بدین بیان که قاضی بتواند از این طریق به حل و فصل آنچه برای قانونگذار غیر قابل پیش بینی بوده است، بپردازد (۱۴). ثالثاً، در ضرورت تفسیر قانون همین بس

مقاله مروری
فصلنامه اخلاق در علوم و فناوری، سال هفدهم، شماره ۲، ۱۴۰۱
[Downloaded from www.ethicsjournal.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.22517634.1401.17.2.2.4]

که این مساله در اصل ۱۶۷ قانون اساسی پیش بینی شده است که چنین مقرر کرده است: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فناوری معتبر، حکم قضیه را صادر کند و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقض یا تعارض یا اجمال قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد».

با توجه به عواملی که برای مساله لزوم تفسیر قانون برشمردیم شایان ذکر است که در هیچ شرایط و اوضاع و احوالی تفسیر از حوزه علم حقوق قابل حذف نیست، تفسیر از پایه های اصلی حقوقی می‌باشد. کنار گذاردن تفسیر یا عدم استفاده از تفسیر یعنی متوقف ساختن دانش حقوق، بنابراین اهمیت تفسیر به حدی است که می‌توان گفت تفسیر، شرکت در کلیت خود قانون و مکمل الزامی قانون محسوب می‌شود.

انواع تفسیر: برای ایجاد سهولت در تفهیم واژه تفسیر حقوقدانان به تقسیم بندی انواع تفسیر پرداخته اند. البته باید متذکر شد که این تقسیم بندی ها اعتباری است و ما در مقاله حاضر نیازی به بررسی آنها نداریم. آنچه در اینجا مدنظر ما است تقسیم بندی تفسیر به اعتبار مقام تفسیر کننده است که در این صورت اگر این تفسیر به وسیله مقامات رسمی به عمل آید به دو دسته تفسیر قانونی و تفسیر قضایی تقسیم می‌شود. تفسیری که از قانون می‌شود لازم الاتباع نیست مگر اینکه متابعت از آن را قانون لازم بداند و آن در موردی است که تفسیر به وسیله مقامات رسمی به عمل آید. به اعتبار مقام تفسیر کننده، نوع دیگری از تفسیر نیز مطرح است و آن تفسیر شخصی است که برخی از حقوقدانان اصطلاح تفسیر نظری و علمی را ترجیح داده اند (۱۵ و ۱۶). و تفاوت آن با دو نوع دیگر در این است که توسط مقامات رسمی به عمل نمی‌آید در اینجا به بحث و بررسی این تقسیمات می‌پردازیم.

تفسیر قانونی: تفسیر قانونی، تفسیری است که توسط قانونگذار نسبت به قوانین مبهم و نارسا صورت می‌گیرد بدین توضیح که گاهی مفاد یک قانون در عمل فاقد صراحت و قاطعیت کافی است در این صورت قانونگذار می‌تواند به وسیله یک قانون تازه صراحت و قاطعیت لازم را به قانون اول بدهد و اراده خود را بیان کند (۱۷). این تفسیر را به اعتبار مرجع آن، تفسیر قانونی و به قانونی که هدف آن تبیین مفاد قانون گذشته است قانون تفسیری گویند. (۱۸) این نوع تفسیر به صراحت در اصول قانون اساسی ما بیان گردیده است چنان که در اصل ۹۸ ق.ا چنین آمده است: «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب $\frac{3}{4}$ از آنها انجام می شود.»

و در اصل ۷۳ ق.ا مقرر گردیده است:

«شرح و تفسیر قانون عادی در صلاحیت مجلس[9] شورای اسلامی است و مفاد این اصل مانع از تفسیری که دادرسان در مقام تمییز حق از قوانین می‌کنند، نیست»

به نظر برخی از حقوقدانان با توجه به اینکه خود قانونگذار بیش از هر مقام و مرجع دیگری معنای کامل و درست قانون را می‌داند بهترین نوع تفسیر، تفسیری است که توسط وی به عمل می‌آید. با توجه به ماده ۳ قانون مدنی قوانین تفسیری پس از تصویب مجلس شورای اسلامی مانند قوانین بدوی باید در روزنامه رسمی منتشر گردد (۱۲).

تفسیر قضایی: تفسیری است که توسط قضات به عمل می‌آید (۱۲) قضات مکلفند قانون را که دستوری عام و کلی است با موارد خاص و جزیی منطبق نموده و از روی آن امور قضایی را فیصله دهند و در مواردی که مجمل و مبهم و ناقص باشد و یا قانون صریحی وجود نداشته باشد به تفسیر آن بپردازند. چنین تفسیری در اصطلاح تفسیر قضایی نامیده شده است (۱). لزوم تفسیر قضایی در قوانین عادی و اساسی نیز مطرح شده است چنان که در ماده ۳ ق.آ.د.م و اصل ۱۶۷ ق.ا که در مباحث پیشین توضیح داده شده پیش بینی گردیده است. تفسیری که دادرس از قانون به عمل می‌آورد محدود به همان دعوا است و در دعاوی دیگر یا برای دادرسان دیگر الزام آور نیست به این دلیل است که ماده ۴ ق.آ.د.م مقرر داشته:

«دادگاه ها مکلفند در مورد هر دعوی به صورت خاص تعیین تکلیف کنند و نباید به صورت عام و کلی حکم دهند».

در تفسیر قضایی، قضات یا به دنبال تعیین مدلول و حد شمول مواد قانونی فاقد صراحت هستند و یا درصدد تفسیر قانون به منظور یافتن حکمی در موارد سکوت قانون، می‌باشند. معیارها و مقیاس‌هایی که در تعیین مدلول قطعی یک قانون توسط قضات مورد استفاده قرار می‌گیرند، قدیمی‌ترین آنها عبارت است از کشف مراد قانونگذار، زیرا که ظاهر عبارات قانون بیانگر این است که مقنن[10] درصدد در نظر گرفتن مصالح عموم بوده است (۱۳).

کشف مراد مقنن به عقیده علمای حقوق[11] از طرق زیر به عمل می‌آید:

اولاً اینکه قاضی، قانون مورد تفسیر را با قوانین مرتبط و متجانس روی هم ریخته و از اجتماع آنها قصد قانونگذار را کشف نماید به گونه ای که با اصول و قواعد کلی حقوقی هم سازگار باشد.

ثانیاً قضات کارهای قبل از تصویب قانون را به عنوان مقدمات تصویب در نظر گیرند.

ثالثاً سوابق تاریخی را مد نظر داشته باشند.

رابعاً: مبنای سیاسی، اقتصادی، اجتماعیی و اخلاقی یک قانون را در کشف منظور مقنن در نظر بگیرند.

خامساً: علت وجودی یک ماده قانونی و غرض مقنن در وضع آن می‌تواند کاشف از قصد مقنن باشد.

بنابراین تا حد ممکن باید مراد مقنن را کشف کنیم لذا اگر از ظاهر عبارات مقنن به مراد او پی نبریم باید از طرق فوق الذکر مراد او را کشف کنیم و این جمله که کشف مراد مقنن ممکن نیست، صحیح نیست.

اما وظیفه قاضی در موارد سکوت قانون این است که با استفاده از قیاس که یک راه حل داخلی است یعنی در داخل محیط قوانین جاری، وجود دارد به حل و فصل مساله بپردازد با توجه به این نکته که دو رابطه حقوقی را که در خواص اساسی به هم شباهت دارند با استفاده از قیاس محکوم به یک قانون نماید و یا با استفاده از راه حل‌های خارجی که منظور راه حل‌های خارج از محیط قوانین جاری است و تمسک به

[Downloaded from www.ethicsjournal.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1401.17.2.2.4]

مصالح اجتماعی، به تفسیر قانون بپردازد و به عبارتی حکمی برای مساله متنازع فیه بیابد (۱۹). جای تردید نیست که تفسیر قانون اساسی با توجه به تصریح اصل ۹۸ ق.ا بر عهده شورای نگهبان است ولی با توجه به تصریح اصل ۷۳ ق.ا که حق دادرسان را در تفسیر قانون به صورت مطلق بیان کرده، یعنی حق تفسیر قانون اعم از اساسی و عادی را برای آنان قائل شده است، بر خلاف صدر اصل که از کلمه «عادی» به دنبال قوانین استفاده کرده چون در آنجا صلاحیت تفسیر مجلس قانونگذاری مطرح بوده است (۲۰). در صورتی که دادرس در مقام حل و فصل اختلافات برآید و با اصلی مبهم از قانون اساسی روبه رو شود چون طبق اصل ۱۶۷ ق.ا وظیفه حل آن دعوی را دارد و انتظار برای اینکه شورای نگهبان به تفسیر قانون اساسی بپردازد، باعث تطویل دادرسی و تضییع حقوق اطراف دعوی می‌شود (۱۳).

تفسیر شخصی: در مقابل دو تفسیری که از طرف مقامات رسمی صورت می‌گیرد، نوع دیگری از تفسیر با نام تفسیر شخصی وجود دارد. در تعریف تفسیر مزبور باید گفت، تفسیری است که از طرف علمای حقوق صورت می گیرد. بدین صورت که اساتید حقوق در دانشگاه و نویسندگان مقالات و کتب حقوقی که تخصص در فهم قانون و عرف دارند، قوانین و رویه‌های قضایی را مورد بحث و انتقاد و تفسیر قرار داده و زوایای تاریک مسائل اجتماعی را روشن می‌سازند و نکات دقیق رسیدگی نشده را از لا به لای مواد قانون بیرون می‌آورند و نوآوری‌هایی را ارائه می‌دهند. که در علم حقوق این نوع تفسیر را تفسیر شخصی یا علمی نامگذاری کرده‌اند (۱۳). در رابطه با ویژگی های این نوع از تفسیر باید اذعان داشت که:

اولاً: تفسیر شخصی[۱۲]، تفسیری است که دانشمندان حقوق در غیر مرحله قانونگذاری و در غیر مرحله رسیدگی به امور قضایی اظهار می‌نمایند. (۹) ثانیاً: این نوع تفسیر می‌تواند راهنمای پر ارزشی برای قضات هنگام صدور رأی قرار گیرد زیرا که این تفاسیر گاه فروضی را تصور و حل می‌نمایند که دادگاه ها در عمل کمتر با آن رو به رو می‌شوند و گاه تفسیر محاکم را مورد انتقاد قرار می‌دهند و اشتباهات قضات را یادآوری می‌نمایند و همین می‌تواند در مقام تفسیر و اصلاح و وضع قوانین کمک شایانی به قانونگذاران نماید.(۱).

ثالثاً: این تفسیر دارای رسمیت نیست و هیچ قاعده حقوقی را ایجاد نمی‌کند ولی قطعاً در روند شکل گیری و تکوین قواعد حقوقی تاثیر قابل ملاحظه‌ای دارد زیرا گذشته از راه حل‌های تازه‌ای که رویه قضایی با استفاده از نظر خبرگان و به یاری آنان در مقام تفسیر قواعد حقوق به دست می‌آورد، اثر این تفاسیر را در قانون و عرف نیز نمی‌توان انکار کرد. (۳)

تفسیر اخلاقی[۱۳]

در نوشته‌های راجع به اثرپذیری قوانین و مقررات حقوقی از اخلاق همواره بر اخلاقی بودن نظام حقوقی[۱۴] ما تأکید شده و از ضرورت آن بحث شده است (۳و۲۲) منظور ما از اخلاق مجموعه‌ای از اعتقادات (۲۳) عادات و رسوم‌های اجتماعی (۲۴) و تعالیم مذهبی و داوری‌های مستقل عقلی است که وجدان عمومی را تشکیل داده و برای رسیدن به کمال (۳) و افزایش کرامت انسانی (۲۵) ضروری است. به این تعریف باید برخورداری از ضمانت اجرای اخروی و درونی را نیز افزود. بر اساس تعریف ارائه شده از اخلاق، سرچشمه و منشاء بایدها و نبایدهای اخلاقی داوری‌های مستقل عقلی و تعالیم دینی بیان شده است. با این توضیح که، حسن و قبح برخی از اعمال امری کاملاً واضح و بدیهی است که در کشف آنها هیچ نیازی به دستورات دینی نیست و صرفاً با رجوع به عقل به دست می‌آید. (۲۲). به بیان استاد مطهری آنچه به عقل و اندیشهٔ انسان مربوط است، عقاید خوانده می‌شود و چیزهایی که به خوی و خلق انسان مربوط است، اخلاق خوانده شده و آنچه به عمل و کار انسان ارتباط دارد، فقه نام گرفته است (۲۶). این دو دانش در عین مشترکات و تعاملات متعدد با همدیگر، از هم متمایز و مستقل‌اند که این شاید راهکاری منطقی باشد که در عین حفظ اصالت و استقلال دو علم ، با هم دادوستد و هم‌افزایی داشته باشند. که این خود امروزه یکی از راه‌های تولید علم و گسترش دانش به حساب می‌آید و شاید به صورت خاص تعامل این دو دانش به نقش آفرینی و اثربخشی بیشتر گرایش نوپای فقه الاخلاق بینجامد (۲۷). افزون بر این، هرچند قواعد فقهی و قواعد اخلاقی هریک هویت مستقلی از یکدیگر دارند، با این وجود، هر دو مربوط به رفتار اختیاری انسان هستند و قواعد فقهی همان اهدافی را دنبال می‌کنند که قواعد اخلاقی در پی دستیابی بدان هستند یعنی رساندن انسان به سعادت و کمال. ارزشی بودن آنها به عنوان وسایلی برای رسیدن به کمال و سعادت به لحاظ همین مطلوبیت وسیله‌ای و مقدّمی آنها است(۲۸). هرچند در استنباط اصول اخلاقی مؤثر بر حقوق، منابع اسلامی همواره نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کند اما سرچشمه اخلاق محدود به تعالیم دینی نیست. چراکه دامنه تکالیف اخلاقی با آداب و رسوم جامعه پیوند گسترده‌ای دارد. به گونه‌ای که داوری‌های مستقل عقلی و عرف‌های منزه اجتماعی همواره در وجدان‌ها اثرگذار بوده و نباید در این پژوهش از نظر دور بماند. به همین دلیل، رجوع به کتاب و سنت نه به دلیل نظریه فرمان الهی بلکه برای دستیابی به الگویی اخلاقی است که خداوند در قالب انسان‌های محسن و پارسا در اختیار ما گذاشته است. راه و رسم این اشخاص بازتابی است که وجدانشان در برابر همه اعتقادها و نیازها و سنت‌ها دارد و راه دستیابی به سعادت و کمال برای انسان به نظر می‌رسد(۳). مراجعه به منابع فقهی به خصوص در باب معاملات نشان می‌دهد که تحکیم عرف و عادت یکی از ۵ قاعده طلایی معرفی شده است که کلیه احکام را می‌توان بدان ارجاع داد (۲۹). از طرف دیگر، در فقه شیعه داوری‌های عقل در مستقلات عقلیه یکی از منابع حقوق شمرده شده است (۳۰). در نتیجه، هر آنچه را که از جانب عقل عرفی و دستورات دینی امری اخلاقی توصیه می‌شود (۲۷) و رویه قضایی در واقع آن بخش از حقوق است، که جامعه، اخلاق بر تن سکوت یا اجمال قانون نموده است. و با تفسیر که اخلاقی در آن نقش دارد دست به قرائت قانون زده است. بررسی و تحلیل این آموزه‌های فقهی، بستر استنباط نوعی خاص از مبانی و اصول اخلاق حرفه‌ای[۱۵] است که در زندگی و سلوک اجتماعی، به‌ویژه کسب و کار و صناعت

مقاله مروری
فصلنامه اخلاق در علوم و فناوری، سال هفدهم، شماره ۲، ۱۴۰۱
[Downloaded from www.ethicsjournal.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.22517634.1401.17.2.2.4]

نمودار است و ما می‌توانیم آن را اصول اخلاق حرفه‌ای صناعات بنـامیم (۳۱).

نتیجه‌گیری

رویه قضایی به مفهوم عام عبارت از سیاست و روشـی کلـی اسـت کـه دادگاه ها به عنوان مرجع رسمی تظلمات در مقام حل و فصل اختلاف‌ها و رسیدگی به دعاوی در پیش می‌گیرد. و به معنـی خـاص مجموعـه‌ای همسان از قواعد الزام‌آوری است کـه مراجـع قضـایی در مـوارد مشـابه اعمال می‌نمایند. اعتبار اصـول حقـوقی را در هـر کشـور بایـد جداگانـه بررسی کرد زیرا یافتن این اصول نیازمند بررسی قوانین و مقـررات هـر کشور است و توجه به اصول اخلاقی، مـذهب، تـاریخ، تمـدن و آداب و رسوم جامعه که اصول اخلاقی ریشه در آنهـا دارد، بـه وجـود مـی‌آینـد. اخـلاق مجموعـه‌ای از عـادات و رسـوم اجتمـاعی و تعـالیم مـذهبی و داوری‌های مستقل عقلی است که وجدان عمومی را تشکیل داده و برای رسیدن به کمال ضروری است. در ابواب گوناگونِ فقهی، اصول اخـلاق در قالب واجبات، محرمات، مستحبات و مکروهات فقهی بیان شده است و در فقه قواعد عامی مانند قاعده برائـت، لاضـرر، قاعـده نفـی عسـر و حرج، و لزوم وفای به تعهدات وجـود دارد کـه باعـث اسـتخراج اخـلاق حرفه‌ای ویژه‌ای می‌شود که در حقوق به شکل مواد قانونی اگر در نیامده باشد با اخلاق در رویه قضایی بروز می‌یابد. در نظام حقوقی ما با وجـود بحث‌های بسیار پیرامون ارتباط فقه و حقوق با اخلاق بـه ایـن پرسـش پاسخ داده نشده است که آن اصول و قواعد اخلاقی موجـد ایـن ارتبـاط چیست. در این پژوهش دانستیم رویـه قضـائی، بـرخلاف قـانون، دچـار محدودیتی به غیر از قانون و اخلاق نیست، لذا بستر مناسبی برای رفـع پاره‌ای از سکوت و اجمال‌های حقوقی، با استفاده از اخلاق اسـت. رویـه قضایی با تفسیر قوانین موجود نیز می‌تواند به ایجاد عدالت کمک کنند و از این منظر دادگاه‌ها این مزیت را دارند که نسبت به قوه قانونگذاری از فشارهای مختلف به دور هسـتند و مصـونیت بیشـتری دارنـد و همـین جهت آنها را به حافظان اصول اخلاقی بنیادین یک جامعه تبدیل خواهد کرد.

سپاسگزاری

این مقاله برگرفته از رساله دکتری دانشکده حقـوق دانشـگاه خـوارزمی می‌باشد و جا دارد از اساتید راهنما و مشاور محترم سپاسگزاری شود.

ملاحظه‌های اخلاقی

در مقاله حاضر اصل اخلاقی، با معرفی منابع مورد اسـتفاده امانـت‌داری علمی رعایت و حق معنوی مولفین آثار محترم شمرده شده است.

واژه نامه

1. Judicial rules	قواعد حقوقی
2. Ethical rules	قواعد اخلاقی
3. Case law	رویه قضایی
4. Claims	دعاوی
5. Judge	دادرس
6. Lawyers	حقوقدانان
7. Interpretation of the law	تفسیر قانون
8. Court vote	رای دادگاه
9. Parliament	مجلس
10. Legislator	مقنن
11. Law scholars	علمای حقوق
12. Personal commentary	تفسیر شخصی
13. Ethical commentary	تفسیر اخلاقی
14. Legal system	نظام حقوقی
15. Professional ethics	اخلاق حرفه‌ای

References

1. Etedal M. (2000). Validating the importance of judicial practice. Tehran: Navid Shiraz Publications. (In Persian)
2. Bushehr J. (2010). Fundamental rights. Tehran: Publishing Company. (In Persian)
3. Taghizadeh T. (2002). The role of judicial procedure in iranian law. [MA Thesis]. Tehran/Iran: University of Tehran. (In Persian)
4. Jafari Tabar H. (1396). Dave in the glass of judicial philosophy. Tehran: Contemporary View Publication. (In Persian)
5. Jafari Langroodi MJ. (1999). Law terminology. Tehran: Ganj Danesh Publications. (In Persian)
6. Khosravi Dehghi A. (2007). The role of judicial procedure in iranian and british law. [MAThesis] Qom/Iran: University of Qom. (In Persian)
7. Seljouki M. (1968). The role of customary role in iranian civil rights. [MA Thesis]. Tehran: University of Tehran. (In Persian)
8. Shams A. (2002). The advanced course of civil procedure. Tehran: Magazine Publication. (In Persian)
9. Katouzian N. (1997). The validity of the judgment. Tehran: Justice Publishing. (In Persian)
10. Katouzian N. (1998). Philosophy of law. Tehran: Publication Company Publication. (In Persian)
11. Katouzian N. (2001). Introduction to law science. Tehran: Publishing Company. (In Persian)
12. Katouzian N. (2000). General laws (public theory). Tehran: Publishing Corporation. (In Persian)
13. Moussa J. (1958). The basics of Tehran law. Tehran: Color Printing Publication. (In Persian)
14. Hashemi SM. (2003). The constitutional law of the Islamic Republic of Iran. Tehran: Maghani Publishing. (In Persian)
15. Aghasharifian M. (2016). Professional ethics of shiites in shi'a jurisprudence and trade texts. Jurisprudence and Islamic Law Research; 50. (In Persian)

[Downloaded from www.ethicsjournal.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1401.17.2.2.4]

organizational ethics on accountants' judgments. Ethics in Science and Technology; 12 (1) :121-131. (In Persian)
24. Azar A, Ramazanian MR, Farokhi, H, Dolatkhahi, K. (2016). Designing a model for evaluation of business ethics implication. Ethics in Science and Technology; 11 (1) :63-74. (In Persian)
25. Alizadeh A. (2014). Social-judicial analysis of judicial procedure. Private Law Journal; 11 (1). (In Persian)
26. Niazi A. (2011). The Validity of the judgment. Legal Views; 55. (In Persian).
27. Aubry R. (1949). Droit civil françaisAubry - Supplément permanent. Paris: Librairies Techniques. (In France).
28. Fierro H. (2003). Courts justice and efficiency justice & efficiency. Paris: Hart Publishing. (In France)
29. Geny F. (1919). Method d'interpretaion et source en droit prive positif. 2ed. Paris: A. Chevalier-Marescq (in France)
30. Ghestin J. (1997). Droit civil, introduction generale. Paris: Dalloz. (In France)
31. Hassanpour A, Abbasi T, Hadipour A. (2017). Identifying & prioritizing methods of ethics institutionalization within organization. Ethics in Science and Technology;12 (1):17-23. (In Persian).
16. Babaei I. (2013). The eviction and expulsion of civil procedures. Judicial Studies Quarterly; 1. (In Persian)
17. Pur Brigade F. (1979). The nature and importance of judicial procedure. Ministry of Justice Legal Magazine; 20 (1). (In Persian)
18. Zhi M. (1999). Considerations on judicial procedure as a source of law. translated by mohammadzadeh wadeghani. Tehran University Law Journal; 45 (836). (In Persian)
19. Motahari M. (2012). Collections of works. Tehran: Sadra Publication. (In Persian)
20. Mohammadzadeh Vadeghani A. (1997). Judicial Procedure and its constructive role in law. Journal of the Faculty of Law and Political Science; 38. (in Persian)
21. Mohammadi S, Fallah M. (2017). The Ethical Analysis of the Condition of 'Intention and Consent' and its Impact on Jurisprudence and Law, Jurisprudence and Jurisprudence Research, 49. (In Persian).
22. Mohammadi M. (2016). The differentiation and dependence of the logical solution in the discourse of jurisprudence and ethics. Jurisprudential Research; 12 (2). (In Persian)
23. Hayati M, Moaeidin M, Nayebzade S. (2017). The role of demographic characteristics &

[Downloaded from www.ethicsjournal.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.22517634.1401.17.2.2.4]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1401.17.2.2.4] [Downloaded from www.ethicsjournal.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.22517634.1401.17.2.2.4] [Downloaded from www.ethicsjournal.ir on 2026-11-21]